



سماحه امینی ✨ تصویرگر: سمیه محمدی

یک روز زنگ نقاشی اتفاق جالبی افتاد. خانم معلم یک موضوع نقاشی برایمان مشخص کرد. او روی تخته نوشت: خانه‌ی یک معلم را نقاشی کنید. برق از سرم پرید. از تعجب دهانم باز مانده بود. همان موقع تمام تصوراتم در مورد خانه‌ی خانم معلم مثل یک فیلم سینمایی از جلوی چشمانم رد شد. چطور ممکن بود؟ خنده‌ی ریزی کردم و دست به کار شدم.

اول یک آپارتمان شبیه یک مداد کشیدم. بعد، از طبقه‌ی سوم آن یک فلش کشیدم و داخل خانه را آن‌گونه که در ذهنم آمده بود، نقاشی کردم؛ یک خانه با کتابخانه‌ای بزرگ.

خانم معلم بالای سرم ایستاد. دستش را بر شانهم گذاشت و با خنده گفت: «ای کاش من هم این همه کتاب داشتم. اصلاً ای کاش نویسنده‌ی تمام این کتاب‌ها من بودم، آن وقت از قلب پاک و مهربان شما دانش‌آموزان در آن‌ها می‌نوشتیم.» هر دو خندیدیم...

همیشه دلم می‌خواست بدانم خانه‌ی خانم معلم چه شکلی است.

بعضی وقت‌ها تصور می‌کردم خانه‌ی او کتابخانه‌ی بزرگی پر از کتاب دارد و یک میز مطالعه هم در آن هست که روی آن یک عالمه مداد و خودکار و کاغذ است

